

آفكار ومفاهيم مشتركه در ادبيات عربى و فارسى

پژوهشگر
ماجد مرهج رباط
دانشگاه واسط

پيشگفتار

كسانى كه در ادبيات عربى و فارسى آگاه و مطلع باشند خوب ميدانند كه كشف اصول و موازين حاكم بر ادب و فرهنگ عرب و فرس از جمله پديدهاى توانايى شگفت آور سخن سرايان بزرگ هر دو ملت كه استفاده از قانون تجريد و تعميم ذهن خلاق و افرينشگر خويش كردند و بخوبى توانسته اند رؤيت مناظر در صحنه زندگى و اندیشه در كار روزگار و ژرفكاوى در پديده هاى جهان آميزه اى از عبرت و حكمت پرداخته و آزمائش خود در قالب سخنان منظوم منثور كه از ذوق و سليقه سليم خود سيراب ساخته اند .

هر يك از بزرگان ادب و فرهنگ عربى و فارسى به سهم خويش در آورد بنايى بزرگ كه بر سر فرازى مليّ مبتنى باشد داشتند ، آنان توانسته اند به خلق اثار خواندنى بيردازند كه از ياد نبردى و همواره زنده و شاداب و به طراوت باقى بمانند ، اين بزرگان مورد ستايش و تمجيد جهانى قرار گرفته اند لذا كوشش وسعى كرديم در اين پژوهش به معرفى شاهكارهاى ادب و فرهنگ هر دو ملت عربى و فارسى پردازيم و مضامين مشترك ميان آنها وكنش و واكنش آنها بريكدیگر را نمايان كنيم .

مبحث یکم

مضامین نثری مشترک میان ادبیات عربی و فارسی (نثر به نثر)

چهار نفر در تشبیه ماه ، هر یکی بمقدار فهم و وهم خویش اوصافی لازم داد یکی از آنها زرگری و دیگران کردی و عاشق و معلم و دیلمی بایک دیگر مناظره کرده اند و چنین گفتند :
(حدثنا ابو محمد المعلى ابن احمد الکردی - وكان بديعا " لم يرى مثله فى الافراد فكيف الاكراد ، وصار بفضل ادبه و مرؤءته وكرمه على حداثة سنه و غضاضة عوده من وجوه نيسابور فأحضر واحترم فى عنفوان شبابه - قال اجتمع فى محلة (ناكل) هى محلة الاكراد فيمابين الشامات ورستاق بُشت (حابغ وكردى و معلم و عتفه يدعى العشق وديلمى صاحب تشبب) فأصحروا عشية يتماشون وطلع البدر لقعته فأستحسنوه فقالوا لا بد لنا من

تشبيهه ، فليشبهه كل واحد منا بما يحضره)) (1)

فبدأ الحابغ وقال كأنه سبيكة خرجت من البوتقه .

وقال الکردى كأنه جبن خرج من القالب .

وقال العتفه العاشق كأنه وجه المعشوق طلع على العاشق وقال المعلم كأنه رغيْف حُواری

خبز فى دار غنى واسع الرّحل .

وقال الديلمى ، كأنه ترسى ذهب يحمل بين يدي ملك (2)

و در (تاریخ بیهق)) پس از ذکر احوال الفقیه رئیس ابو محمد المعلى بن احمد البیهقی

چنین میخوانیم

((واز خواجه فقیه رئیس معلى روایت کنند که وقتی کردی و زرگری و معلمی و دیلمی

و عاشق در صحرائی نشسته بودند و هوا چادر قیر پوشید ، ناگه ماه از افق مشرق بر آمد

و زر سوده بر زمین ریخت و ایشان به

مشاهده یک دیگر بر خور داری یافتند ، گفتند هر یکی از ما باید

اوصافی لازم شمرد در تشبیه این ماه بر مقدار فهم و وهم خویش است))(3)

زرگر پیشدستی کرد - چه عزت زر ، سبقت چوبی ثمره دهد و گفت :

این ماه مانند است به سبیکه زر خالص که از بوته بیرون آید!

کردی گفت : به بریوی ماند که از قالب بیرون آید !

عاشق گفت : به روی معشوق من مانند (4)

معلم گفت : به گرده حواری ماند (5)

دیلمی گفت : به سپری زرانود ماند که در پیش پادشاهی در وقت حرکت می برند سپس ابن احمد الکردی گفت : کُلْ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکَلْتِهِ وَیَنْفِقُ عَلٰی مِقْدَارِ بَضَاعَتِهِ وَیَسِيرُ بِرَاحِلَتِهِ وَیَرْمِيْ عَنِ كِنَانَتِهِ ، اغلب واقعا" شاعران و نویسندگان ، از بزرگان ادب عربی از هوش سرشار و حافظه بسیار نیرومند بر خوردار بودند و در علم و حکمت و فهم دقائق ادب و ذوق شعر و لطافت و ظرافت طبع حسن کتابت و مراعات اصول فصاحت و بلاغت و دارا بودن باهوشی و فطنت از نوادر عالم افرینش بشمار رفتند علاوه برداشتن قریح ه فیاض به عقل و استدلال نیز اهمیتی خاص می دادند و مطلع بر آثار نویسندگان بودند که اغراض شعر را با دقت در معانی و ترتیب افکار بیان می کردند و اصول معانی و بیان و قواعد فصاحت و بلاغت و موارد ایجاز با اطناب را به مقتضای حال و مقام و تناسب مقاصد به کار می گرفتند چنانکه در صفحات آینده ارائه خواهیم کرد.

مشابهت افکار و اشتراک مضامین را در واقع می توان مبین وحدت نیاز های بشری و همسانی معضلات و معماهای ادبی و تشابه مسائل و دشواری های دیروز و امروز و اینجا و آنجا گیتی دانست .

گاهی شاعران و گویندگان آن چنان براعت و استادی نشان داده اند ، که احتمال هر گونه انتحال را از میان می برد زیرا چنان براعت و استادی باتصرف ماهرانه و بیان ظریف شاعرانه بر کیفیت مقصود افزودند که از آثار آنها بوی اخذ و اقتباس بهیچ وجه به مشام نمی رسد .

در ادب عربی در پیام داستان گفتار که مردی به تربیتش همت گماشت و سر انجام گفتار او را درید و ضرب المثل گردید و در این مناسبت شاعر چنین سروده است :

ومن یزرع المعروف فی غیر اهله

یلاق الذی لاقی مجبر ام عامر (6)

یعنی هر کس که به شخص ناشایسته نیکی کند ، به او ان رسد که به پناه دهند ؤ گفتار رسید ((ام عامر کنی ؤ گفتار است)) .. در گلستان سعدی چنین می خوانیم

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گر چه با ادمی بزرگ شود (7)

غزالی در کتاب (احیاء علوم الدین) چنین آورده است :

((فمن اقصى درجات الزهد ، زهد عیسی علیه السلام ، ان عیسی توسد حجرا" فی منامه فجاء الیه الشیطان وقال : اما کنت ترکت الدنیا للآخرة ؟ فقال نعم وما الذی حدث ؟ فقال :

توسدک لهذا الحجر ، تتعم فی الدنیا ، فلم لاتع رأسک علی الارض ؟ فرمی عیسی

علیه السلام علیه بالحجر ووضع رأسه علی الارض))(8)

این مضمون شیخ عطار در منطق الطیر چنین نظم آورده:

عیسی مریم به خواب افتاده بود

نیم خشکی زیر سر بنهاده بود

چون گشاد از خواب خوش عیسی نظر

دید ابلیس لعین بالای ســــر

گفت ای ملعون تو چون استاده ای ؟

گفت : خشک زیر سر بنهاده ای

جمله دنیا چو اقطاع من است

هست ان خشک ان من وین روشن است

تو تصرف می کنی در ملک من

خویشتن آورده ای در سلک من

عیسی ان از زیر سر پرتاب کرد

روی را بر خاک و عزم خواب کرد (9)

واز علی بن ابی طالب (ع) روایت کردند ((لما اتی بسبایا طی، وقفت جاریة عیطاء

لعساء فلما رأيتها اعجبت بها ، وقلت لاطلبنها من النبی فلما تكلمت انسیت جمالها بفصاحتها

.. فقالت یامحمد ان رأیت ان تخلی عنی ، ولا تشمت بی احياء العرب ، فانی ابنة سید

قومی .. وان ابی کان یفك العانی ، ویشبع الجائع ، ویکسو العاری ، ولم یرد طالب حاجة

قط .. انا ابنة حاتم الطائی فقال النبی : یاجاریة هذه صفة المؤمن ، ولو کان ابو ک مسلما"

لترحمنا علیه ، خلوا عنها ————— ، فأن ابها کان یحب مکارم الاخلاق)) (10)

و در بوستان آورده اند :

شنیدم طی در زمان رسول

نکردند منشور ایمان قبول

فرستاد لشگر بشیر نذیر

گرفتند از ایشان گروهی اسیر

بفرمود کشتن بشمشیر کین
که ناپاک بودند و نا پاکدین
زنی گفت من دختد حاتم
بخواهید ازین نامور حاکم
کرم کن بجای من ای محترم
که مولای من بود از اهل کرم
بفرمان پیغمبر نیکرای
گشادند زنجیرش از دست و پای
در ان قئم باقی نهاند تیغ
که رانند سیلاب خون بیدریغ
بزلی بشمشیر زن گفت زن
مرا نیز باجمله گردن بزن
مروت نبینم رهائی ز بند
بتنها و یارانم اندر کمند
همی گفت وگریان بر احوال طی
بسمع رسول امد او از وی
ببخشود ان قوم دیگر عطا

که هر کزنگرد اصل گوهر خطا) (11

از ان را میبینیم که چی مفاهیم مشترک میان دو ادب عربی و فارسی و داستان دختر حاتم الطائی ادب عربی و فارسی بآسلوب مخصوص استفاده کردند ولی ان حادثه به هر دو ادب از روحیت ان داستان بیرون نبودند .

مبحث دوم

مضامین شعری مشترک میان ادبیات عربی و فارسی (شعر به شعر)

این مبحث اشعار گونا گون عربی و فارسی را در بر گرفته است که مضامین مشترک داشته باشد از قبیل شعر متنبی که گفت :

انا الذی نظر الاعمی الی ادبی

واسمعت کلماتی من به صمم) (12

شاید ((ظهیر الدین فارچی)) با الهام از مضمون متنبی سروده است :
کمال دانش من کور دید و کر بشنید

به نظم ونثر ، چه در پارس ، چه در تازی) (13

و همچنین طرفه بن العبد میگوید

ایا منذر افنیت فاستبق بعضنا

حنانی ک بعض الشر اهون من بعضی (14)

سعدی شیرازی هم یی مضمون را در بیت زیر را ورده است :
روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش

رو شکر کن مباد که از بد ، بتر شود) (15

این مثل فوق از امثال عربی است که در بسیاری از کتب ادب آمده است . . و همچنین در
ابو تمام می خوانیم :

إن الهلال اذا رأیت نموه

أیقنت أن سیصیر بدرا" کاملاً) (16

ونزدیک همین معنی منوچهری گفت :

گرفتمت که رسیدی بدا نچه میطلبی

گرفتمت که شدی انجان که می بایی

نه هر چه یافت کمال ، از پی اش بود نقصان

(17) نه هر چه داد ، ستد باز چرخ مینایی؟)

منتببی در دیوان خود سروده است :

واستکبر الاخبار قبل لقائه

فلما التق فیا صغر الخبر الخبر (18)

یعنی خبرهای که پیش از ملاقات او به گوشم می رسیدی بزرگ می شمردم ، یعنی تصور کردم که آن چه در باره او می گویند ، مبالغه و اغراق است و چون او را دیدم ، آن خبرها در نظرم کوچک آمد ، یعنی ممدوح را بیش از آنچه از او شنیده بودم ، یافتم ، زمانی که باهم دیدار کردیم ، علم و تجربه ، کوچک کردن خبر است .

سعدی در گلستان می فرماید :

آن شنیدم که جان جانانی

(19) چون بدیدم ، هزار چندانی)

ونیز در اشعار قدیم عربی آمده است :

لمرتبةُ الكلب في عصرنا

على رتبة نحن فيها شرف

وما عاد ذو قلم مفلحا"

(20) فان الفلاح لطبل ودف)

ترجمه آن نیز از شاعران قدیم فارس چنین است

سگ در این روزگار بد فرجام
بر چنین مردمان شرف دارد
در قلم داشتین فلاح نماید

خنک ان را چنگ ودف دارد (21)

و در کتاب مضامین مشترک در آدب فارسی و عربی می خوانیم :

وربما یرقدُ ذو عِزة
أصبح في اللحد ولم يسقم
یاواضع الميت في قبره

خاطب ك الدهرُ ولم تفهم (22)

مضمون بیت نخست را در شعر سعدي می توان یافت:

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست

چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست (23)

همچنین شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی (متولد 1287 هـ ق و متوفی در سال 1362 هـ

ق) که از شاعران ایرانی تازی سرای قرن گذشته بوده است ، فی البداهة در مجلس

ضیافتی سروده است :

لا تشرب الماء فمن رقة

اخاف ان تشرب ك الماء (24)

و میزبان شاعر (نجم الدین الفاضل النوری) نیز بر بدهیت ، ان را چنین در فارسی در

آورده :

منوش اب که ترسم ز نازکی که تورا است

تو اب نوشی و اب از لبت شود سیراب (25)

جائتُ حوت البحر ضامئة له
أو ماكفاها بحرها العجاـجُ؟
والنفط يجرى فى العراق وما لنا
ليلا" سوى ضوء النجوم سراج!
قد انقلوا من القيود بمرهف
واحاط فيه من العداة سيـــــــــــــــــجُ
اسروا العراق وكم فدينا انفسنا
عنه فهل لاسيرنا افـــــــــــــــــراجُ
اضحى عراقى للمطامع كعبة"
فيها لمختلف الورى حـــــــــــــــــج
لم ترتحل افواج خصم حله
الا دهته غيرها افـــــــــــــــــواجُ
داء المطامع إن تأصل لم يعد
فيه سوى فصد الوريد عـــــــــــــــــلاجُ
طعنوا فؤادك فى الصميم ولم تهج
فبأى شىء يا ابى تهـــــــــــــــــج
ماصفت امواج نهرك عن هنا

هزاء" عليك تلطم الافواجُ (28)

اما در ادبيات فارسى شاعر ابو القاسم لاهوتى (لاهوتى در كرمشاه متولد شد) 1264 –
1336 ش) براى ميهن خود چنين سروده است :

ميهن اى ميهن

تنيده ياد تو در تا رپودم ميهن اى ميهن

بود لبريز از عشقت وجودم ميهن ، اى ميهن

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پرودی
فدای نام تو بود و نبودم میهن ، ای میهن
به هر مجلس، به هر زندان ، به هر شادی، به هر ماتم
به هر حالت که بودم، با تو بودم ، میهن، ای میهن
اگر مستم اگر هشیار ، اگر خوابم ، اگر بیدار

(29) به سوی تو بود روی سجودم ، میهن، ای میهن)

اما در ادبیات عرب و فرس خورشید فراموش نشده است و شاعر معروف عبد الغنی
رصافی در سال 1894 و قتیکه غروب خورشید در اعظمیه دید در این باب قصید هُ زیر را
سرود :

نزلت تجر ال الغروب ذیولا

صفراءُ تشبه عاشقا" مبتولا

تهتز بین ید المغیب كأنها

صبُ تملل فی الفراش علیلا

قد غادرت کبد السماء منیرة

تدنو قلیلا" للأقول قلیلا

لم انسی قرب (الاعظمية) موقفی

(30) والشمس دانیه ترید افولا)

اما در ادبیات فارسی .. مشفق کاشانی (سایه خورشید) سروده است :

بر این کبود غریبانه زیستم چون ابر

تمام هستی خود را گریستم چون لبر

زبان مهر فرو ریختم ستاره به خاک

که من به سایه ی خورشید زیستم چون ابر

زمین سترون و در وی نشان رویش نیست

فراز ریگ روان چند ایستم چون ابر (31)

از سوی دیگر میان ادبیات عربی و فارسی در زمینه شعر حماسی مضامین مشترک بسیاری زیادی وجود دارد چونکه هر دو ملت به مقابله با استعمارگران و ستمکاران پرداخته اند و شاعر این مهرداد اوستا (محمد رضا رحمانی) متولد سال 1308-1370ش در بروجرد منظومه (حماسی آرش) دارد که در قالب چهار پاره (دو بیتی پیوسته) به سبک خراسانی و با هنجاری شبه حماسی سروده شده است. .. بندهایی از این منظومه را می خوانیم :

شرار نخیج در خون هشته پهلو

به جان زنگی، آزرکشیده

ز صحراها ستیغ کوهساران

چو فریاد به گردون سر کشیده

به سر غلتان زهر سو بادپایی

زبس باران تیرو، زخم زوبین

زهر سو در خم پیچان کمندی

سواری سرنگون از کوهه ی زین

سحر کای خرگه نیلوفری را

به دامن مشعل خورشید می سوخت

کمانگیر افق تا ساحل دور

به ناوک موج را بر موج می دوخت (32)

اما در ادبیات عرب شعر حماسه ی از زمان جاهلیت به امروز معروف و مشهور است و وقتی که اشغالگر انگلیسی وارد عراق شد شاعر معروف عبد

الغنى رصافى شعر حماسى سروده است وگفت :

ياقوم ان العدى قد هاجم الوطننا

فأنضوا الصوارم واحموا الاهل والسكنا

واستنفروا لعدو الله كل فتى

ممن نأى فى اقاصى ارضكم ودنا

واستقتلوا فى سبيل الود عن وطن

به تقيـمـون د
بي الله والسننا

ان العراق لعمر الله مسبعة

توائب الاسد فيه من هنا وهنـا

فأن فيه رجالا" من بنى مضر

اذا تحارب لاتشتفع الهـدنا) (33

مبحث سوم

مضامین امثال مشترك در ادبیات عربی و فارسی
هر ملت که بخواهد به حیات معنوی خویش در راستای حال و آینده ادامه دهد .. از اخذ
واقتهاس و داد وستد فرهنگی ناگزیر است اگر چه وجود تماس و نقل و انتقال فرهنگی میان
افراد و اقوام ملل به شیوه بی که معمول مردم در روزگار حیات ایشان بوده است .. که
موجب رخنه و نفوذ مضامین آثار ادبی از ملتی به ملت دیگر را امکان پذیر می سازد نمی
توان بی تأثیر دانست اما نگارنده فرض اقتباس از یک دیگر را بعید و غیر محتمل می داند
.. و در ذیل امثالی که مضامین مشترك دارد را می آوریم (من سعی رعی و من لزم المنام
رای الاحلام) (34)

این معنی از توقعات انوشیروان بوده است که گفت (نه هر که دوید اهو گرفت اما هر که
اهو گرفت دوید) (35)

و مثال دیگر در زبان عربی میگوید (من لم یؤدبه والده، ادبه اللیل والنهار) (36)
یعنی هر کس را پدر و مادر ادب نکند ، شب و روز (روزگار) ، ادبش خواهد اموخت .
رودکی نیز سروده است :

هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار) (37

ابو نؤاس میگوید :

دع عنک لومی فإن اللوم إغراء
ودوائی باللتی کانت هی الداء) (38

یعنی سرزنش کردن مرا بر میگساری رها کن چه این ملامت مایه بر انگیختن (بر باده نوشی) است و مرا با آن چه خود درد بود درمان کن. همچنین منوچهری در دیوان خود نظر آن آورده است :
می زده را هم به می ، دارو و مرهم بود

چاره کژدم زده ، کشته کژم بود (39)

از احمد بن ابی داود آمده است که میان عریب و مأمون گفتگوی در گرفت که عریب را بر سر خشم آورده و چند روزی از او دوری گزید .. احمد می گوید (بر مأمون وارد شدم و او به من گفت : میان من و اوداوری کن .. عریب گفت : من نیازی به داوری او. ندارم و نمی خواهم که میان ما دخالت کند و این شعر را بر خواند :

وتخلط الهجر بالوصال ولا

یدخل فی الصلح بیننا احد (40)

یعنی هجر را با وصل در امیزی و میان مادر اشتی کسی دخالت نمی کند . حافظ مضمون مشابه آنرا چنین سروده است :

حافظ ، شکایت از غم هجران چه می کنی ؟

در هجر ، وصل باشد و در ظلمت است نور (41)

ولی مفاهیم مشترک در ضرب المثل ها میان ادب عربی و فارسی فروان است و مضامین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ادبی دارند و از امثال های اجتماعی برای اعتماد بر خود در ادبیات فارسی (هر که از عمل خود می خورد منت از حاتم الطائی نبرد) و برابر آن در ادبیان عرب (کل من یأکل من عرق جبینه لایرید منت الاخرین) (42)

ومثل دیگر در ادب عربی (اعلق باب بیتک ولا تتهم جارک) ومردم ایران این مثل هم استفاده کردند(در خانه ات را ببینید همسایه‌ترا دزد مکن)(43) واز آنها را می‌دونیم که مضامین مشترک در ضرب المثل‌ها پیوسته است که واقع اجتماعی و سیاسی و ادبی و فرهنگی میان دو ملت عرب و فرس متشابه شدند و واقعا ان دواب در اینده ان ثوابت ومضامین مشترک می‌مانند .

نتیجه گیری

دو فرهنگ عربی و فارسی نزدیک به هم هستند که از یکدیگر تأثیر گرفته اند و این تأثیر آندیشه‌ها ومضامین مشترکی را بوجود آورده است . واینکه ملتی از ملت دیگری پویژه در آنچه به ان نیاز دارد تأثیر بپذیرد عیب و ننگ نیست .. بخصوص در زمینه ادبیات بلکه ننگ در این است که ملت در جای که هست در جایزند و یک ملت عقب مانده بافقی مانده .

در یافتیم که ملت عربی و فارسی از این لحاظ پر بار هستند و بدین سبب است که مضامین و اندیشه‌های مشترک زیادی در این دو ادبیات یافت می‌شود و بین دو ملت داد و ستد وجود دارد همچنانکه دو ملت بر یکدیگر تاثیر گذاشته اند .. و چون در این زمینه بحث را وسیع دیدم انرا به سه قسمت تقسیم کردم :

قسمت اول

مضامین و اندیشه‌های مشترک بین دو ادبیات فارسی و عربی در زمینه ((نثر)) و در یافتیم که ادب فارسی به میزان زیادی تحت تأثیر ادبیات عربی قرار گرفته و بسیاری از سبک‌های نثری ادبیات عربی را گرفته و حرف به حرف به فارسی ترجمه کرده است .. چنانکه ملت فارس دائما سعی می‌کند و از ملت‌های دیگر بی‌اموزد همچنانکه پیامبر اکرم فرمودند ((اگر علم در ثریا باشد مردانی از فارس به ان دست می‌یابند))

قسمت دوم

در این مبحث اندیشه‌ها و مضامین مشترک بین دو ادبیات فارسی و عربی را در زمینه شعر رائه کردم .. معروف است که ادبیات عربی بویژه شعر عربی در میان ادبیات جهان پیشتاز بوده است .. زیرا ملت عرب در سرودن شعر آن زمان جاهلیت نو اوری کردند و تا دوره عباسی هنگامیکه با جهان اسلام و فرهنگ اسلامی روبرو شدند و در زمینه شعر پیشرفت کردند بدین سبب آنها در این زمینه نقش مؤثری داشتند .

اسلام اجازه در اداره امور حکومت اسلامی داده شد و به همین دلیل در عصر عباسی اندیشمندان ایرانی از سر زمین فارسی به بغداد مهاجرت کردند .. لذا بزرگان شعر فارسی در بغداد اصول شعر را آموختند و به سرزمین فارسی بازگشتند و در این زمینه نو اوری بسیار کردند .. و از این گروه می توان سعدی شیرازی را نام برد هنگامیکه تحصیل در مدرسه سهروردی در بغداد را پایان رساند به ایران بازگشت و گلستان را به نظم در آورد و در این زمینه شعر فارسی و عربی نو اوری کرد به این سبب که مطابقت های بسیاری در اندیشه‌ها و مضامین شعر عربی و فارسی وجود دارد چونکه آنها به مکتب های نزدیکی از لحاظ اندیشه و مضامین باز می گشتند و مکتب شعر فارسی همچنان متأثر از مکتب شعر عربی باقی ماند چون ملت عربی در زمینه شعر پیشرفت و نو اوریهای بسیاری داشت . به همین سبب در می یابیم که بسیاری از ملت های دیگر میان ادبیات خود و ادبیات عربی مقایسه می کردند تا آنچه را نیاز دارند از ادبیات عربی بیاموزند بسبب پربار بودن شعر و ادبیات عربی .. و ملت ایران به مکتب ادبی عربی نزدیک بود لذا تأثر ادبیات عربی را در ادبیات فرسی بزرگ و واضح می بینیم و اندیشه‌ها و مضامین را نزدیک بهم و در بعضی حالات مطابق می بینیم .

قسمت سؤم

این مبحث در باره اندیشه ها و مضامین مشترک بین دو ادب عربی و فارسی در زمینه ضرب المثل ها بوده است ، و معروف است که در جامعه عربی و فارسی بسیاری از هجرتها میان دو ملت همسایه رخ داده است و بهمین سبب بسیاری از عادات و سنتهای خود را باخود به جامعه دیگر بودند و از میان این عادت و سنتها ضرب المثل هستند .

بهمین دلیل است که من می بینیم بسیاری از ضرب المثل ها دارای فکر و ایده کاملاً مطابق هستند و در صد بسیار زیادی از این ضرب المثل ها میان این دو ملت مشترک هستند زیرا دو همسایه مسلمان هستند که مردم این دو همسایه در هم مخلوط شده اند . از میان این ضرب المثل ها می توان (زیره بکرمان بردن) را به یاد آورد که مضمون ضرب المثل عربی (يأخذون البطيخ الی سامراء) و شهر کرمان به تولید زیره معروف است و شهر سامراء به گشت خربوزه معروف است و این ضرب المثل ها کنایه از این دارد که نمی توان چیزی را که در جائی زیاد است به عنوان سووغات و هدیه به آنجا برد . از این جا نتیجه می گیریم که اندیشه ها و مضامین کاملاً در این زمینه مشترک هستند و کمتر ضرب المثل فارسی را می یابیم که معادلی در زبان عربی نداشته باشد و کمتر ضرب المثل عربی را می یابیم که معان فارسی نداشته باشد . و از این جا دریافتم که مضامین و اندیشه های مشترک واضح و زیادی بین ادبیات این دو ملت وجود دارد .

پژوهشگر

الخلاصة

ان الثقافتين العربية والفارسية ثقافتان متجاورتان تأثرت احدهما بالآخرى وانتج هذا التأثير افكار ومضامين مشتركة له دلالات ومعانى متطابقة فى الفكر والمضمون .. ليس عيبا" ان تأخذ امة من الامم الخرى مايفيدها وخاصة فى مجال الادب الاكثر رقى او تطور منها ولكن العيب ان تبقى امة من الامم ترواح فى مكانها وسيؤدى ذلك الى اصبتها بالخمول وعدم التطور .. فوجدنا ان الامتين العربية والفارسية لن يغيب عنها هذا الجانب ، لهذا نشأت افكار ومضامين مشترك بين ادبيهما .. وهنالك اخذ وعطاء مثلما كان هنالك تأثر وتأثير بين ادبين هاتين الامتين .. فوجدت متسع للقول فى هذا البحث وقسمته الى ثلاثة مباحث:

المبحث الاول : الافكار والمضامين المشتركة بين الادبين العربى والفارسى فى مجال النشر ووجدت ان الادب الفارسى تأثر بالادب العربى فى هذا المجال واخذ الكثير من الصيغ النظرية الادبية العربية وترجمها حرفيا" للادب الفارسى .. كما ان الامة الفارسية دائما" تحاول ان تأخذ من الامم الاخرى لكى تتعلم وتتطور ورسولنا محمد (ص) قال ((لو كان العلم فى الثريا لتناوله رجال من فارس)) ولهذا اخذت الكثير من الادب العربى فى هذا الجانب.

المبحث الثانى: تناولت فيه الافكار والمضامين المشتركة بين الادبين العربى والفارسى فى مجال الشعر .. من المعروف ان الادب العربى والشعر خاصة يعتبر الريادى فى عالم الادب العالمى لان العرب ابدعوا فى صياغة الشعر منذ العصر الجاهلى وتطور فى العصر العباسى عندما انفتحوا نحو العالم الاسلامى والحضاره الاسلامى فكان له دورا" رياديا" فى هذا المجال لانه

سمح للامه الاسلاميه بالمشاركة فى ادارة شؤون الدولة الاسلاميه.. فقد هاجرت العقول الايرانيه فى العصر العباسى من بلاد فارس الى بغداد فنجد ان فطاحل الشعر الفارسى قد تعلموا فى بغداد اصول الشعر وبحروه وعادوا الى بلاد فارس وابدعوا فى هذا المجال ومنهم امير شعراء ايران الشاعر سعدى شيرازى فعندما اكمل دراسته فى مدرسة السهروردى فى بغداد عاد الى ايران ونظم (گلستان) وابدع فى هذا المضمون .. لهذا وجدت هنالك الكثير من التطابق فى الافكار والمضامين فى المجال الشعري العربى الفارسى باعتبارهما ينتميان الى مدرسة مقاربة فى افكارها ومضامينها وبقيت المدرسة الفارسية فى مجال الشعر تتأثر بالمدرسة العربية فى هذا المجال لان العرب ابدعت وطورت فى المفهوم الشعري لذا نجد ان اغلب الامم الاخرى تقارن بين ادبها والادب العربى لتأخذ منه ماتحتاجه لما لهذا الاخير من غنى كبير فى الشعر .. والامة الايرانية هى الاقرب الى المدرسة الادبية العربية لذا نجد ان التأثير كبير وواضح والافكار والمضامين تتناغم مع بعضها البعض لا بل تتطابق فى الكثير من جوانبها .

المبحث الثالث: فكان عن الافكار والمضامين المشتركة بين الادبين العربى والفارسى فى مجال الأمثال .. ومن المعروف ان فى المجتمع العربى والفارسى حدثت الكثير من الهجرات بين الشعبين الجارين ولهذا اخذوا معهم الكثير من عاداتهم وتقاليدهم بعضهما للآخر ومنها الأمثال لهذا نجد ان اغلب الأمثال بين الادبين العربى والفارسى متطابقه فى الفكر والمضمون تماما وان نسبة عالية جدا من الأمثال هى مشتركة بين ادب هاتين الأمتين باعتبارهما جاران مسلمان تداخلت شعوبهم فيما بينهم فأنتج تداخل كبير فى مجال الادب ومنها ضرب الأمثال وبعض الأمثال قد يكون يختلف فقط فى

التسميه وعلى سبيل المثال يقول الايرانيون (زيره بكرمان بردن،يحملون الجوز الى كرمان
(ومدينة كرمان معروفه انها تنتج الجور والمثل العراقى يقول (يأخذون البطيخ الى
سامراء) فمدينة سامراء تنتج البطيخ فكيف يأخذون الناس البطيخ ليبيعه في سامراء وهذا
ينطبق على كرمان مدينة الجوز..من هذا نستنتج ان المضامين والافكار مشتركة تماما" في
هذا المجال ونادرا ان تجد مثل فارسى غير مستخدم لدى العرب او مثل عربى غير مستخدم
لدى الفرس لهذا توصلت الى نتيجة ان الافكار والمضامين المشتركة فى مجال النثر والشعر
والامثال كثير وواضحه بين ادبين هاتين الامتين .

کتابنامه

1. الثعالبی النیسابوری ، خاص الخاص ، بأهتمام محمد السمکری ، ص36
2. ابو الحسن زید بیهقی ، تاریخ بیهق ، ص 173
3. همان مأخذ ، همان صفحه .
4. اینجا استعاره از نیکی وزیبائی وبها ووضائت روی معشوق .
5. اینجا مقصود اینتکه از خان مُنقولی روز پنج شنبه به نزدیک معلم فرستند .
6. سید محمد دامانی ، مضامین مشترک در ادب عربی وفارسی ، ص70
7. همان مأخذ ، همان صفحه .
8. الغزالی ، احیاء علوم الدین ، ج 4 ، ص11.
9. شیخ عطار ، منطق الطیر ، ص140
10. د حسین علی محفوظ ، المتنبی وسعدی ، ص125.
11. همان مأخذ ، همان صفحه .
12. عبد الرحمن البرقوقی ، شرح دیوان المتنبی ، ج4 ؛ ص108.
13. دیوان ظهر الدین فارابی ، ص112.
14. الميدانی النیسابوری ، مجمع الامثال ، ج 1 ، ص84.
15. سعدی شیرازی ، کلستان سعدی ، ص48.
16. ابو تمام ، اغانی ، ج14 ، ص399.
17. دیوان منوچهری ، ص246.

18. دیوان المتنبی ، ص 189.
19. گلستان سعدی ، ص 48.
20. سید محمد دامغانی، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، ص 43.
21. همان مأخذ ، همان صفحه .
22. همان مأخذ ، ص 45.
23. همان مأخذ همان صفحه .
24. دیوان ابی المجد الاصبهانی ، ص 33.
25. همان مأخذ ، ص 33.
26. الثعالبی النیسابوری، خاص الخاص، بأهتمام محمد السمکری، ص 22.
27. دیوان حافظ ، غزل ، ص 264.
28. دیوان الامواج للسید احمد الصافی النجفی ص 98
29. محمد رضا روزبه ، ادبیات معاصر (شعر ایران) ص 133.
30. معروف عبد الغنی الرصافی ، الثائر الشاعر ، ج 3، ص 16.
31. محمد رضا روزبه ، ادبیات معاصر (شعر ایران) ص 334.
32. همان مأخذ ص 285.
33. دیوان الرصافی ، ص 512.
34. جاحظ ، المحاسین والاضداد ص 13.
35. اوحدی ، نقل از امثال وحکم ، ج 4 ص 92.
36. سید محمد دامغانی ، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی ص 37.
37. همان مأخذ همان صفحه .

38. ديوان ابو نؤاس ص120.
39. ديوان منوچهرى ص80.
40. الاغانى ، ابو الفرح الاصفهانى ، مجلد 21 ص 80.
41. اينه جام ص 119.
42. مقالات دهخدا ، محمد دبیر سياقى ، ص235.
43. همان مآخذ ، ص 239.

منابع

منابع عربى

1. القرآن الكريم
2. المتنبى وسعدى، د حسين على محفوظ، مطبعة الحيدرى، طهران، 1958.
3. الاغانى ، ابو الفرح الاصفهانى ، دار الكتب بيروت.
4. الاغانى ، ابو تمام .
5. المحاسن والاضداد ، الجاحظ ، تحقيق محمد السمكرى .
6. احياء علوم الدين ، الغزالى ، طبعة بيروت .
7. خاص الخاص ، الثعالبى النيسابورى ، مطبعة السعاده مصر 1809.
8. ديوان الرصافى .
9. ديوان المتنبى .
10. ديوان ابو نؤاس .
11. ديوان المواجه، احمد الصافى النجفى .
12. شرح ديوان المتنبى ، د عبد الرحمن البرقوقى .
13. معروف عبد الغنى الرصافى الثائر الشاعر، ايليا الحاوى، دار الكتاب اللبنانى 1978.

منابع فارسی

1. ادبیات معاصر (شعر ایران) ، د محمد رضا روز به ، نشر روزگار، تهران 1381.
2. تاریخ بیهق، ابوالحسن بن زیدبیهقی، چاپ احمد بهمنیار 1317 هـ ش
3. دیوان ظهر الدین فارابی .
4. دیوان منو جهری .
5. دیوان حافظ شیرازی .
6. دیوان ابی المجد الاصفهانی چ 1 ، چاپخانه خیام ، قم 1408.
7. گلستان سعدی شیرازی.
8. صد کلمه ، نقل سعدی نفیسی، چاپ تبریز ، 1312.
9. مضامین مشترک در ادب عربی و فارسی ، سید محمد دامغانی ، طهران ، 1408،
10. منطق الطیر ، شیخ عطار ، چاپ طهران .
11. مقالات دهخدا ، محمد دبیر سیاقی ، انتشارات سخن ، طهران ، 1358.
12. مجمع الامثال ، الميدانی النیسابوری .